

حزب توده و انقلاب ۵۷

درآمد

هر انقلابی را می توان هم از حیث شکلی (فرمی) و هم محتوایی مورد بررسی قرار داد. زمانی که نیروهای اجتماعی و سیاسی، احزاب و گروه‌ها بطور جامعی حول شعار سرنگونی رژیم مستقر، فارغ از سایر طرح‌نقشه‌هایی که در ذهن دارند، وحدت می‌یابند و رژیم مستقر را سرنگون می‌سازند، در اصطلاح می‌توان گفت که «انقلاب سیاسی» رخ داده است. پس انقلاب سیاسی دلالت بر سرنگونی حکومت می‌کند یا به تعبیری دیگر انقلاب در شکل (فرم) حکومت می‌باشد؛ یعنی نیروهای انقلابی حکومت مستقر را سرنگون ساخته و حکومتی جدید را با شکلی متفاوت بنیان می‌نهند. اما اکثر انقلاب‌ها واجد شق دیگری نیز هستند و آن محتوای اجتماعی و طبقاتی است. اگر انقلابی باعث تغییر و تحول بنیادین در ساختارهای موجود طبقاتی و اجتماعی شود، در اصطلاح «انقلاب اجتماعی» رخ داده است. البته ممکن است در کشوری انقلابی رخ دهد که تنها بتوان آن را انقلاب سیاسی نامید و نه اجتماعی؛ یعنی در ساختارهای اجتماعی و طبقاتی جامعه تحولات ریشه‌ای اتفاق نیفتد. پس نتیجه می‌توان گرفت که تغییر و تحول در شکل، لزوماً به تغییر ریشه‌ای محتوایی نمی‌انجامد چون تکامل در محتوا علت تغییر شکلی است، اما تغییر شکلی لزوماً تکامل محتوایی را نتیجه نمی‌دهد (از اگر «آنگاه ب» نمی‌توان نتیجه گرفت که «اگر ب آنگاه الف») و برای تغییر ریشه‌ای محتوایی باید که از دل دیالکتیک نیروهای انقلابی، آن نیروهایی هژمونی را کسب کنند که برنامه‌ای برای پیشبرد انقلاب اجتماعی داشته باشند و بخت نیز یارشان باشد. انقلاب‌هایی که در شکل رخ می‌دهند و در همان سطح باقی می‌مانند در واقع قسمی انقلاب سیاسی‌اند که عامل آن‌ها پروژه‌های سیاسی تعریف شده از سطوح بالا است و نیز موتور محرک‌شان طبقات متوسط و سرمایه‌دار بوده و جناحی از بورژوازی رهبری آن را در دست دارد. به طور خلاصه می‌توان گفت که با وقوع انقلاب سیاسی در یک جامعه، امکان انقلاب اجتماعی نیز فراهم می‌شود و تحقق این مهم به عوامل مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، جغرافیایی و ... بستگی دارد. ممکن است انقلاب اجتماعی رخ نداده و تنها یک تغییر حکومت صرف اتفاق بیفتد که در اینصورت می‌توان از آن تحت عنوان انقلاب نرم یا مخملی یاد کرد، و یا اینکه انقلاب اجتماعی ریشه‌ای اتفاق بیفتد، مثل نمونه انقلاب بورژوازی فرانسه در پایان قرن هیجدهم و انقلاب ۱۹۱۷ شوروی، و یا ممکن است متفاوت (و بعضاً با شباهت‌هایی) از این دو اتفاق بیفتد؛ مثل نمونه انقلاب ۵۷ ایران (در ادامه بیشتر در مورد ایران بحث خواهیم کرد). باید توجه داشت که این نحوه‌ی انتزاع از امر انقلاب نمی‌تواند در زمان وقوع انقلاب پیش‌بینی‌ای در مورد آینده آن داشته باشد. در واقع رخداد انقلاب سیاسی آغاز راه است. پس اولین تعیین انقلاب در حوزه سیاست و سرنگونی حکومت وقت است. از رویدادها در بادی امر نمی‌توان انقلاب اجتماعی را انتزاع کرد چه تحقق آن در سیر دیالکتیکی پیش رو ممکن می‌گردد و امکان عدم تحققش نیز وجود دارد.

بین دولت و حکومت در ادبیات سیاسی تفاوتی وجود دارد. حکومت بخشی از دولت است. دولت می‌تواند سرمایه‌داری یا غیر سرمایه‌داری باشد. در جهانی که ما در آن بسر می‌بریم تقریباً تمامی دولت‌ها سرمایه‌داری‌اند اما با توجه به عوامل مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و جغرافیایی اشکال ویژه‌ای دارند که خود را در شکل حکومت آن کشورها بازتاب می‌دهند. پس می‌توان از تمایز دولت-حکومت به تمایز انقلاب اجتماعی-انقلاب سیاسی رهنمون شد. انقلاب‌ها اگر تنها در سطح سیاسی

باقی بمانند به تغییر شکل حکومت می‌انجامند، اما در صورت گسترش دامنه‌ی آن تا سطح انقلاب اجتماعی، پروسه و پروژه‌ی بازسازی دولت یا سرنگونی آن و گذار از دولت سرمایه‌داری آغاز می‌شود.

در ادبیات مارکس اینگونه آمده که دوره‌های مختلف حیات اجتماعی بشر، بوسیله‌ی انقلاب‌های بزرگ اجتماعی از هم جدا می‌شوند. برای مثال سرمایه‌داری از دل فئودالیسم برمی‌خیزد، چون نیروهای مولده (بخوانید محتوا) درون جامعه فئودالی، به درجه‌ای از تکامل می‌رسند که دیگر تحمل شکل مالکیت و مناسبات تولیدی و مراوده‌ای موجود را ندارند. در نتیجه نیروهای مولده (محتوا) شکل مستقر را منهدم ساخته و راه را برای استقرار شکل نوین مالکیت و سایر اشکال حیات اجتماعی بشر فراهم می‌سازند. پس در نگاه مارکس تکامل محتوایی باعث از بین رفتن شکل موجود شده و در ادامه منجر به شکل و محتوایی جدید می‌شود؛ یعنی برای مارکس از بین رفتن اشکال تاریخی مالکیت مانند برده‌داری، فئودالیسم و ... و جایگزینی یک شکل به جای شکل دیگر با تغییر محتوایی بنیادی و یا به تعبیری دیگر، انقلاب اجتماعی ریشه‌ای همراه است. این گفته مارکس در سطح تجرید است حال آنکه به طور تاریخی، برای استقرار شکل جدید مناسبات تولیدی و یا به تعبیری دیگر تثبیت انقلاب اجتماعی، انقلاب‌های سیاسی بسیاری در سطح جهان رخ داده است. نحوه زایش امر نو در جوامع مختلف به اشکال مختلف رخ داده است. پروسه زایمان خودبه‌خود رخ نداده، بلکه انسان‌ها با عمل اجتماعی و سیاسی خویش تحقق امر نو را موجب شده‌اند و به آن شکل‌های ویژه و بومی‌ای داده‌اند. اکنون می‌توان در تکمیل صحبت‌های قبل گفت که نمونه انقلاب فرانسه (۱۷۹۸) و انقلاب روسیه (۱۹۱۷) سرآغاز انقلاب‌هایی اجتماعی بوده‌اند. به آرمان‌های انقلاب فرانسه در مورد استقرار مناسبات تولیدی نوین، در یک روند تاریخی تحقق بخشیده شد؛ اما انقلاب روسیه چنین سرنوشتی نداشت.

تحلیل حزب توده از انقلاب ۵۷

پس از توضیح مختصر فوق در مورد ساختار انقلاب‌ها، می‌توان به سراغ موضوع اصلی متن، یعنی، بررسی و تحلیل مواضع حزب توده در مورد انقلاب ۵۷ ایران رفت. برای تحلیل و واکاوی مواضع حزب در قبال انقلاب ۵۷ لازم است که گاه‌به‌گاه گذشته حزب و مواضعش در قبال سایر رخداد‌های مهم سیاسی و اجتماعی قرن اخیر ایران، نظری افکنده شود. همچنین نگاه به تاریخچه‌ی جریان‌ات چپ و مواضع آنها، تفسیر سایر جریانات و برخی متفکرین در مورد عملکرد و مواضع حزب توده در مورد انقلاب ۵۷ به بحث ما کمک خواهند کرد.

تشدید روزافزون تضادهای آشتی‌ناپذیر ناشی از سیاست ضد ملی، ضد دموکراتیک و ضد خلقی رژیم شاه یکی پس از دیگری اقشار خلق را به میدان مبارزه برای هدف‌های ملی و دموکراتیک [تاکیدها از نگارنده است] کشانید (پلنوم ۱۶- اسفند ۵۷).

فقره‌ی فوق از اعلام مواضع حزب توده تنها چند روز پس از انقلاب بهمن ۵۷ نشان می‌دهد که این حزب جامعه ایران را به اصطلاح در مرحله‌ی انقلابی دموکراتیک-ملی یا بورژوا-دموکراتیک می‌بیند. در بین گروه‌ها و احزاب سیاسی در دوران انقلاب ۵۷ بسیار اهمیت داشت که مرحله‌ی انقلاب مشخص شود. اما محتوای این مرحله‌بندی (دموکراتیک ملی) چیست؟ سابقه این مسئله در حزب توده به زمان کوتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ باز می‌گردد. در آن زمان در حزب دو رویکرد نسبت به

مصدق وجود داشت. نگاه اول: مصدق نماینده بورژوازی ملی و مخالف امپریالیسم انگلستان است. در نتیجه حمایت از وی برای تحقق انقلاب دموکراتیک ملی لازم می‌باشد. در این نگاه به اتحاد همه‌ی نیروها اعم از خرده بورژوازی، دهقانان، کارگران و بورژوازی ملی بر ضد امپریالیسم تاکید می‌شود و رهبری نیروهای انقلابی به دست بورژوازی ملی است. نگاه دوم: مصدق آلت دست بورژوازی کمپرادور و وابسته به امپریالیسم آمریکا است. پس حزب باید با برانگیختن طبقه متوسط، انقلاب دموکراتیک ملی را هم علاوه بر انقلاب سوسیالیستی به پیش ببرد.^۱ در مقطع ۳۲ حزب توده می‌توانست از انقلاب سوسیالیستی سخن بمیان آورد چون در آنزمان، تشکیلات گسترده حزبی داشت، در میان طبقه‌ی کارگر صاحب پایگاه بود و نیز در میان طبقه متوسط و روشنفکران صاحب نفوذ بود. نگاه اول، ایران را در مرحله دموکراتیک ملی برای انقلاب می‌بیند، یعنی اتحاد همه‌ی نیروها بر ضد دولت دیکتاتوری و وابسته به امپریالیسم پهلوی. نگاه دوم جامعه‌ی ایران را در مرحله‌ی انقلاب دموکراتیک توده‌ای فرض می‌کند و تفاوتش با نگاه اول در این است که رهبری جنبش ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی اینبار بدست عناصر کمونیست و فعالان طبقه کارگر است. حزب توده در آن زمان دچار تشتت بود و در هر مقطعی یکی از این دو نگاه تفوق داشت. اختلاف دیگر در حزب در این مقطع، نحوه‌ی موضع‌گیری نسبت به مصدق بود. یک جناح، مصدق را به دلیل وابستگی به آمریکا نماینده‌ی بورژوازی وابسته (کمپرادور) می‌دانست و جناحی دیگر که اسکندری نیز در آن طیف قرار داشت، مصدق را علی‌رغم اشراف قاجار بودن، نماینده‌ی بورژوازی ملی می‌دانست. کیانوری قائل به این است که در مقطع زمانی کودتا و اندکی قبل آن، نگاهی در حزب مسلط شد که خواستار حمایت از مصدق بود. از نظر کیانوری مسئله اساسی حزب پس از شهریور ۳۱، ایجاد و تحکیم جبهه‌ی نیرومندی از همه‌ی نیروهای ضد-امپریالیستی، و در درجه‌ی اول از نیروهای وفادار به دکتر مصدق و نیروهای حزب توده‌ی ایران بود. گویی که استلزام اتخاذ سیاستی واحد جهت پیشبرد ملی کردن صنعت نفت و سیر عینی وقایع، باعث تحولی ذهنی در میان بخشی از نیروهای حزب نسبت به مصدق شده بود. یعنی؛ پیگیری و سماجت مصدق در ملی کردن صنعت نفت نشانی بود از اینکه وی نماینده‌ی بورژوازی ملی است و نه بورژوازی وابسته. اسکندری نیز سیاست کلی خویش را در زمان وزارت در دولت قوام، فراهم کردن زمینه برای تشکیل جبهه‌ای واحد با نیروهای بورژوازی ملی عنوان کرده است. کیانوری تلاش آمریکا برای گرفتن امتیاز نفت از ایران و ارتباط برخی عناصر جبهه‌ی ملی با آمریکا (مثل مظفر بقایی) را دلیل عدم همراهی حزب توده با جبهه ملی برای ملی کردن صنعت نفت می‌داند و از همین روی، عده‌ای در حزب شعار ملی کردن صنعت نفت را نیز توطئه‌ای در جهت واگذاری امتیاز نفت به آمریکا بشمار می‌آورند. بورژوازی ملی هم برای مصدق و هم برای حزب توده در این دوران افق‌دور دست‌ها بود که ملی شدن صنعت نفت بعنوان حلقه‌ای اساسی برای ظهور آن، ضروری جلوه می‌کرد.

نکته‌ی دیگری که باید بدان توجه داشت عدم وجود برنامه‌ی مدون در حزب، برای چه انقلاب دموکراتیک توده‌ای و چه انقلاب دموکراتیک خلقی است. حزب در زمان وقوع کودتا هر چند از طریق برخی نیروهای خویش در ارتش، خبر وقوع کودتا را به گوش مصدق می‌رساند، اما حقیقتاً برنامه‌ای برای خنثی سازی توطئه‌ی در حال وقوع نداشت. تدارکی برای عمل مسلحانه و یا تظاهرات خیابانی توسط عناصر حزب دیده نشده بود. عوامل عینی فراوانی از جمله عدم وجود نیروهای توده‌ای و تشکیلاتی کافی، اعم از نظامی یا غیر نظامی، علی‌الخصوص توسط هواداران و اعضای حزب، بعنوان نقصان‌های حزب به

^۱- پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، صفحه ۸۵

آنها اشاره می‌شد. اما برای مثال بیژن جزنی، نظری خلاف دلایل ذکر شده داشت. او در مورد عملکرد حزب در قبال کودتا اینگونه اظهار نظر می‌کند:

در چنین شرایطی بدون هیچ تردید می‌بایست حزب توده با آنهمه امکاناتی که داشت، (که سازمان نظامی قدرتمند آن، بخشی از این امکانات محسوب می‌شود) دست به مبارزه‌ای قهرآمیز بر ضد دیکتاتوری شاه زده و قهرمان‌رهایی خلق بشود. نه تنها طرفداران حزب توده بلکه تمام مردم (همه‌ی مصدقی‌ها) نیز به حمایت از آن برمی‌خاستند ولی می‌دانیم که اپورتونیسیم [فرصت‌طلبی] ریشه‌داری که بر حزب و ستاد رهبری چیره شده بود این موقعیت انقلابی را از دست داد و خلق و طبقه‌ی کارگر را به شکست کشاند (جزنی، ۱۳۵۸: ۴۶).

از ابتدای قرن حاضر این دغدغه در میان نیروهای سوسیالیست و کمونیست در ایران وجود داشته که راه پیشرفت و توسعه اقتصادی و سیاسی باید چگونه پیموده شود. دو استراتژی کلان را می‌توان برشمرد:

در استراتژی اول گفته می‌شود که نیروهای کمونیست باید از جنبش‌ها و نیروهای بورژوازی ملی در راستای وصول به توسعه و انکشاف اقتصادی و سیاسی حمایت کرده و تحت رهبری آنان به مبارزه با حکومت مستقر و استعمار و امپریالیسم دست زنند؛ یعنی سطح تکامل نیروهای مولده ایران هنوز به درجه‌ای از رشد نرسیده که بتوان انقلاب سوسیالیستی کرد. در این استراتژی جنبش دهقانی، جنبش طبقه کارگر و عناصر فعال سوسیالیست و کمونیست بخشی از جنبش بورژوا دموکراتیک ملی‌اند که هدفش کسب استقلال سیاسی در چارچوب نظم سرمایه‌دارانه است. به طور خلاصه در این رویکرد گام نخست انقلاب، محتوایی بورژوا دموکراتیک دارد و در گام بعد و پس از توسعه اقتصادی و ایجاد طبقه‌ی کارگری پیشرفته است که می‌توان و باید در راستای تدارک انقلاب سوسیالیستی، مبارزه نظری و عملی کرد. این استراتژی متعلق به جناح راست حزب کمونیست ایران بود که حیدر عموآوغلی نماینده برجسته آن محسوب می‌شد. در برنامه‌ای که حیدر عموآوغلی برای حزب نوشته بود و در دیماه ۱۳۰۰ شمسی به تصویب کمیته مرکزی رسید آمده است:

برای حل وظایف ذکر شده در بالا [منظور برنامه تدوین شده توسط عموآوغلی است]، حزب کمونیست ایران (عدالت) باید از اقدامات فوری درباره اجرای تدابیر خالص کمونیستی در ایران امتناع می‌ورزد [تاکید از نگارنده است] و تاکتیک کوتاه مدت خود را، تا سرنگونی حکومت شاه و طرد امپریالیسم انگلیس، برپایه اتحاد همه طبقات، از پرولتاریا گرفته تا بورژوازی متوسط، برای مبارزه علیه قاجار و امپریالیست‌های بیگانه، همچنین برپایه مناسبات نزدیک با حزب دمکرات‌های چپ (گروه شیخ محمد خیابانی) که بیانگر منافع خرده بورژوازی و روشنفکرانست، مبتنی سازد... همچنین حزب کمونیست ایران (عدالت) خواهان همکاری با رهبران سرشناس آزادی‌بخش ملی، مانند میرزا کوچک خان و امثال او است (برنامه‌ی تصویبی حزب کمونیست ایران در دی‌ماه سال ۱۳۰۰ شمسی).

این برنامه متعلق به دوران قبل از رضاشاه است. اما پس از استقرار رضاخان نیز این جناح از حزب به رضاخان به دیده‌ی نماینده بورژوازی ملی می‌نگریست. کما اینکه بعدتر در سال ۱۳۰۶ و تغییر مواضع نسبت به رضاخان دو تن از اعضای حزب به دلیل اینکه رضاخان را نماینده بورژوازی ملی می‌دانستند از حزب اخراج شدند. در واقع برنامه فوق راه را برای حمایت از رضاشاه باز می‌گذارد. چون این جناح حزب در افق بورژوازی ملی یا با این غایت دست به مبارزه می‌زد که ایران از دوران پیشاسرمایه‌داری باید به دوران سرمایه‌داری گام نهد و این مهم را پیش‌شرط ضروری نیل به سوسیالیسم می‌دانست؛ از همین روی باید به دام کسی مثل رضاخان می‌افتاد که خود را قهرمان ملی نشان داده و خواستار صنعتی‌سازی و توسعه

ایران بود. اردشیر آوانسیان از اعضای حزب کمونیست ایران که بعدها به حزب توده پیوست در خاطرات خویش بیان می‌دارد که: «رضاخان در اوایل حکمرانی خود وانمود می‌کرد که خیال استقرار جمهوریت در ایران را دارد. آخوندزاده به او نزدیک شد و خواست با پشتیبانی حزب و اتحادیه‌ها کودتا کنند و جمهوری ایران را تشکیل دهند» (آوانسیان، ۱۳۷۸: ۲۵). آوانسیان در جای دیگر در نقد به سیاست‌های حزب کمونیست ایران بیان می‌دارد که ما به جبهه واحد ملی و ضد امپریالیستی به اندازه کافی اهمیت نداده و نتوانستیم آنرا بوجود بیاوریم و اینکه درگیر مناسبات فرقه‌گرایانه (سکتاریستی) و دگماتیکی بودیم (همان، ۱۳۷۸: ۲۷۸). این نقدها نشان می‌دهد که وی هر چند منتقد کار آخوندزاده است برای وحدت با رضاخان، اما در حقیقت به برنامه عمواعلی اعتقاد دارد.

استراتژی دوم مخالف مرحله بندی موجبیت‌گرایانه‌ی (دترمینیستی) انقلاب بوده و گام نخست را تشکیل سازمان انقلابی توسط کارگران و دهقانان برای دفع سلطه خارجی و پیشبرد روند توسعه، از رهگذر سازمان عقلانی و برنامه‌ریزی شده‌ی تولید می‌دانست. این نوع نگاه برگرفته از تجربه شوروی و نظریات لنین و تروتسکی است. تروتسکی در آثار خویش این نوع روش توسعه را قانون توسعه مرکب می‌نامد به این معنا که پیشرفت و توسعه باید از طریق انقلاب پرولتاریائی به وقوع بپیوندد، چون وجود امپریالیسم راه بر هر نوع توسعه دیگری می‌بندد.^۲ نماینده برجسته این رویکرد در حزب کمونیست، اوتیس سلطانزاده بود. او قائل به این بود که تنها انتخاب ایران برای انکشاف اقتصادی این است که خود را به ارابه امپریالیسم انگلستان ببندد؛ مسیری که رضاخان در آن گام نهاده است. سلطانزاده معتقد بود که کودتای رضاخانی، هیچ وجه مشترکی با انکشاف سرمایه‌داری در ایران نداشته است. به عکس کودتای رضاخانی، به طور عینی، ارتجاع و اشرافیت زمیندار را از مرگ کامل نجات داد.^۳ همچنین سلطانزاده در تقابل با رویکرد نخست قائل به این بود که نخستین گام انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره از بین بردن سلطه خارجی و کسب استقلال از آنان است (نکته‌ی قابل توجه این است که چنین مهمی تا انقلاب ۵۷ در ایران به تعویق افتاد). اما این استقلال باید نقطه‌ی عزیمتی برای مبارزات کارگری باشد و نه اینکه راه را برای انکشاف بورژوازی بومی فراهم کند؛ آنگونه که جناح راست حزب، به مسئله می‌نگریست.

نوع نگاه جناح به راست حزب کمونیست به جامعه ایرانکه در فوق مختصری از آن آمد به وضوح نشان از قرابت آن با نوع نگاه و برنامه‌های حزب توده چه در مقطع ۳۲ و چه در انقلاب ۵۷ دارد. در برنامه‌ی جناح راست حزب کمونیست به اتحاد همه‌ی نیروها و طبقات بر ضد امپریالیسم و حکومت مستقر تاکید شده است. اما در مورد رهبری این جنبش بورژوا-دموکراتیک سکوت شده است. اگر رهبری به دست بورژوازی ملی باشد به انقلاب دموکراتیک ملی منتهی می‌شود، اما اگر رهبری را عناصر پیشگام کمونیست و کارگران در دست داشته باشند، نتیجه‌اش انقلاب دموکراتیک خلقی است. هر دوی این رویکردها در چارچوب یک نوع نگاه قرار دارند. حزب توده در مقطع ۳۲ بین این دو رویکرد در نوسان بود (دو رویکرد مختلف در حزب توده نسبت به مصدق شاهدهی بر این مدعا می‌باشد). از زمان تشکیل حزب توده تا انقلاب ۵۷، نیروهای چپ جامعه ایران در میدان یکی از رویکردهای فوق دست به مبارزه عملی و نظری می‌زدند. حزب توده بعد از کودتای سال ۳۲، در میدان انقلاب دموکراتیک ملی دست به مبارزه می‌زد.

^۲-تروتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، صفحه ۱۸

^۳-سلطانزاده، انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان

در شرایط حاضر، وظایف اصلی پیش روی آرزومندان تحولات انقلابی در ایران، برانداختن سلطنت غیر تاریخی، درهم شکستن ماشین ارتجاعی دولت، محو سرمایه‌داران و مالکان بزرگ، و انتقال قدرت از این طبقات به طبقات و قشرهایی است که میهن پرست و دموکراتیک‌اند- یعنی کارگران، روستاییان، خرده بورژوازی شهری، روشنفکران میهن پرست و مترقی و قشر بورژوازی ملی، به طور خلاصه و وظیفه، تشکیل جمهوری دموکراتیک ملی است (برنامه حزب ۱۳۴۳ به نقل از آبراهامیان، ۱۹۸۲: ۴۱۹).

بهمن ۵۷ انقلاب سیاسی در ایران به وقوع پیوست؛ به بیان دیگر، انقلاب در شکل و یا انقلاب سلبی. انقلاب سلبی از آنرو که همه‌ی نیروها حول شعار «نه به رژیم پهلوی» گرد هم آمدند، فارغ از محتوای ایجابی برنامه‌هایی که هر نیروی سیاسی در دستور کار خویش برای دوران پس از سرنوشتی رژیم پهلوی داشت. نه به رژیمی گفتند که وابسته به آمریکا بود. متحد استراتژیک آمریکا بود و در دکنترین نیکسون یکی از ستون‌ها، در کنار عربستان برای ایجاد سد نفوذ در مقابل شوروی بود. وقتی دقیق‌ترین مشخصه‌ی دولت محمدرضا شاه از نظر اکثریت نیروهای دخیل در انقلاب «وابستگی» آن بود، پس نه به رژیم پهلوی مساوی بود با طلب «استقلال». یعنی در شکل انقلاب و یا به تعبیری دیگر در انقلاب سیاسی مردم بر ضد شاه مفهوم استقلال نهفته بود. در واقع انقلاب سیاسی ۵۷، انقلابی استقلال طلبانه بود. همانطور که انقلاب در وهله‌ی اول سیاسی است، شعارهای آن نیز دلالتی سیاسی دارند؛ پس استقلال را نیز باید سیاسی فهم کرد. حزب توده در اواخر به جنبش براندازی حکومت پهلوی پیوست. در سال‌های اولیه‌ی دهه‌ی ۵۰ شمسی، حزب توده بیشتر روی این مسئله مانور می‌داد که شاه باید از استبداد دست برداشته و تن به قسمی حکومت سلطنت مشروطه دهد. یعنی شاه صرفاً جایگاهی صوری داشته باشد. در واقع آرمان حزب در این دوره به نوعی همان آرمان انقلاب مشروطه است. بین خواست قسمی حکومت مشروطه‌ی سلطنتی و خواست انقلاب دموکراتیک ملی، تفاوت چندانی وجود ندارد. در هر دو رویکرد، حزب و طبقه کارگر نقش چندانی ندارند و آرمان بورژوازی ملی است. اینکه آرمان حزب توده حکومت سلطنتی مشروطه یا بورژوازی ملی در برهه‌ی انقلاب ۵۷ بوده است، توضیح‌دهنده‌ی تمام مواضع حزب نیست، بلکه تنها بخشی از آن را توضیح می‌دهد. سیر تکوین خود حزب، تجربه کوتاهی ۲۸ مرداد ۳۲، مناسبات حزب با شوروی و نحوه‌ی توازن قوا با سایر نیروهای درگیر در انقلاب نیز بر مواضع آن، تاثیرگذار بوده‌اند.

در درون خود حزب بر سر نحوه‌ی مواجهه با آیت الله خمینی و جریان حامی وی، اختلاف نظر وجود داشت. ایرج اسکندری در نامه‌ای به حزب کمونیست شوروی مواضع کیانوری را اینگونه بیان می‌کند:

جنبش خمینی عمیقاً ضدامپریالیستی، دموکراتیک و یا حتی ضد سرمایه‌داری است و در نتیجه در انقلاب دموکراتیک-ملی متحد طبیعی حزب ماست. بنابراین حزب ما باید از حکومت انقلابی که با داشتن همین خصلت و در تحت رهبری خمینی بر سرکار می‌آید، حمایت بی قید و شرط بنماید. بنابراین نظریه، بناگزی این حمایت به اتحاد سیاسی میان حزب ما و جنبش اسلامی می‌انجامد و راه آماده‌سازی حکومتی دموکراتیک را با خصلتی غیر سرمایه‌داری و متشکل از اتحاد همه‌ی نیروهای ضدامپریالیستی می‌گشاید.

جمع‌بندی اسکندری از نظرات کیانوری و افراد نزدیک به وی در حزب، با مفاد بیانیه پلنوم اسفند ۵۷ مطابقت دارد. اما خود اسکندری در نقد این نظرات می‌گوید:

بنظر من [۱] یکسان شمردن بی پایه و بی معنای حکومت موجود مذهبی با حکومت انقلابی‌ای که حزب توده باید در آن شرکت می‌جست، و این فرض خوش‌باورانه که [۲] از طریق پیروی خالصانه و مطلق از مواضع قشریون شیعی می‌توان به این مشارکت رسید دو پایه اصلی خط غلطی است که رهبری حزب ما آن را اعمال کرده است.

نقد اسکندری ناظر بر عدم پایداری حکومت انقلابی تحت رهبری آیت الله خمینی به موازین دموکراسی است. همچنین اسکندری حکومت تحت رهبری آیت الله خمینی را آن حکومتی نمی‌داند که باید با آن همراه شد. اگر برای مثال جبهه‌ی ملی حکومت را در دست داشت، اسکندری با آنان همراه می‌شد. کما اینکه وی در سال ۳۲ خواستار حمایت از مصدق بعنوان نماینده بورژوازی ملی بود. اما این عدم باور به پیروان آیت الله خمینی توسط اسکندری بیشتر ناشی از این است که وی آنها را ارتجاعی یا ضد دموکراتیک می‌داند. اطلاق واژه «قشریون شیعی» ناظر به همین مطلب است. توضیح حکومت جمهوری اسلامی با مقوله «قشری بودن»، چیز خاصی نسبت به ماهیت این جریان بدست نمی‌دهد، جز اینکه آنها را نالایق و ناآگاه نسبت به لوازم حکومت‌داری نشان داده و این گمان را ایجاد کند که آنها در پی استقرار حکومتی پیشامدرن هستند. اما در مقابل کیانوری و افراد نزدیک به وی، آنان را بخاطر سردادن شعارهای ضدامپریالیستی، مترقی می‌دانستند و توصیه‌شان به رهبران انقلاب اینگونه بود:

تاریخ انقلاب‌های اصیل نشانگر آنست که تنها با تأمین استقلال سیاسی و برکناری گروهی از تبهکارترین کارگزاران رژیم‌های کهنه نمی‌توان تسلط اقتصادی امپریالیسم و ارتجاع را برانداخت. دست‌نخورده ماندن مواضع اقتصادی امپریالیسم و ارتجاع برای سرنوشت نهایی انقلاب خطرات جدی دربر دارد. فقط با درهم‌شکستن و برانداختن این مواضع است که می‌توان خواست‌های حقه‌ی میلیون‌ها انسان محروم و زحمتکش را تحقق بخشید، [۱] صنعتی کردن را بر وفق منافع ملی و خارج از وابستگی به امپریالیسم سامان داد، [۲] کشاورزی را از وضع نابسامان کنونی بیرون آورد، [۳] زندگی زحمتکش را با آهنگ سریع بهبود بخشید و [۴] فرهنگ ملی را شکوفان ساخت (پلنوم ۱۶، اسفندماه ۵۷).

نسخه‌ی پیشنهادی اقتصادی حزب توده به جمهوری اسلامی «راه رشد غیر سرمایه‌داری» بود. یعنی حزب، جمهوری اسلامی را ناگزیر به اجرای قسمی پروژه‌ی انقلاب اجتماعی در ادامه انقلاب سیاسی می‌دانست. تا تحقق انقلاب سیاسی، یعنی انقلاب در شکل، خود سیر واقعیت نیروهای سیاسی درگیر در فضای سیاسی ۵۷ را ناگزیر کرد که به جریانات، منتزع از محتوایشان بنگرند و تنها انرژی را صرف سرنوشت حکومت مستقر سازند. اما در ادامه برنامه‌ها (بخوانید محتوا)، امری تعیین‌کننده بودند. منشا تلقی خاص حزب توده نسبت به جمهوری اسلامی، به شعارهای ضدامپریالیستی آیت الله خمینی (البته در زبان وی ضد استکباری) و خاستگاه خرده‌بورژوازی (تحت حمایت بازار و یا از تجار بازار) اکثریت رهبران جمهوری اسلامی برمی‌گردد. خاستگاه طبقاتی رهبران یک انقلاب لزوماً تعیین نمی‌کند که محتوای برنامه‌ای اتخاذ شده توسط آنها چه خواهد بود. قسمی تناظر یک‌به‌یک بین خاستگاه طبقاتی رهبران و محتوای اقتصادی-سیاسی برنامه‌های آنان وجود ندارد. استقلال سیاسی در نگاه حزب، شرط لازم اما غیر کافی تحقق استقلال اقتصادی است. برای رسیدن به استقلال اقتصادی، حزب نسخه‌ی راه رشد غیر سرمایه‌داری را تجویز می‌کند. به تعبیری دیگر، انقلاب سیاسی، شرط لازم انقلاب اجتماعی است، اما کافی نیست. انقلاب اجتماعی مورد نظر حزب توده با پیاده‌سازی الگوی راه رشد غیر سرمایه‌داری متحقق می‌شود و طبق ادبیات حزب، «صنعتی کردن بر وفق منافع ملی و خارج از وابستگی به امپریالیسم» باید صورت پذیرد تا انقلاب از حیث محتوایی نیز تکمیل گردد.

اینکه حزب توده واجد نوعی سوءتفاهم نسبت به رهبران جمهوری اسلامی بود، گفتیم که ریشه در خاستگاه خرده‌بورژوازی رهبران جمهوری اسلامی و شعارهای ضد استکباری (یا ضد امپریالیستی) آنان داشت. اما گزینش الگوی «راه رشد غیر سرمایه‌داری» توسط حزب و تجویز آن به جمهوری اسلامی را باید در متن رابطه‌ی حزب با دولت شوروی و سیاست‌های آنان جست. راه رشد غیر سرمایه‌داری و تشکیل دولت‌های دموکراتیک ملی از اوایل دهه‌ی ۶۰ میلادی توسط شوروی بعنوان الگوی مناسب برای کشورهای به اصطلاح جهان سومی مستعمره و نیمه مستعمره انتخاب شد. احزاب رسمی مورد حمایت شوروی مانند حزب توده ایران، مطابق همین مشی دست به ائتلاف با سایر نیروهای خواستار انقلاب دموکراتیک در برهه‌ی انقلاب ۵۷ زدند. راه رشد غیر سرمایه‌داری، ابزار سیاست خارجی و استراتژی عام شوروی در مورد کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره بود تا از رهگذر آن این کشورها بتوانند بر وضعیت امپریالیستی و شرایط عقب مانده خویش از لحاظ درجه‌ی تکامل سرمایه‌دارانه فائق آیند. در واقع راه رشد غیر سرمایه‌داری، هدفش نشان دادن این واقعیت بود که رشد نیروهای مولد جامعه، خارج از مدار امپریالیسم نیز ممکن است. رشد و پیشرفت ممکن است: آنهم با چفت شدن به شوروی و گزینش الگوی راه رشد غیر سرمایه‌داری. امروزه این کلیشه‌ای رایج است که برای مثال کره جنوبی از طریق چفت شدن با آمریکا به پیشرفت قابل توجه‌ای دست یافته است. نکته‌ی مهم دیگر برای فهم الگوی راه رشد غیر سرمایه‌داری، توضیح وضعیت اقتصادی-سیاسی خود شوروی است. در سرمایه‌داری بازتولید حیات اجتماعی از رهگذر سود اقتصادی است. سود بعنوان افق و امر صورت‌بخش در بن هر عمل فردی یا اجتماعی قرار دارد و جامعه سرمایه‌داری تا کنون بر همین سیاق در زمان کشیده شده است. سود اصل تنظیمی حاکم بر مناسبات جوامع شده و شاخص‌های پیشرفت نیز بر بنیاد آن تعریف می‌گردند. اما در شوروی اصل تنظیمی حاکم بر مناسبات فردی و اجتماعی نه سود بلکه منافع حزب، دستگاه بوروکراتیک و نیازهای نظامی بود. همین نظام، راه رشد غیر سرمایه‌داری را پیشنهاد می‌کرد. با توجه به وضعیت بالفعل شوروی و عدم وجود دورنمای سوسیالیستی-کمونیستی، دیگر تکلیف نسخه‌ی پیشنهادی‌اش نیز روشن است. در واقع وضعیت داخلی شوروی در الگوی پیشنهادی‌شان تا حد زیادی انعکاس داشت و به حمایت از ناصر در مصر، صدام در عراق و حتی بخش‌هایی از حکومت پهلوی نیز انجامید. بطور خلاصه: نسخه‌ی راه رشد غیر سرمایه‌داری، فرمولی استخراج شده از وضعیت حیات اجتماعی خود شوروی، برای پیشبرد منافع دولت شوروی در سطح بین‌المللی در قبال دولت‌های مستعمره و نیمه مستعمره سابق بود.

حزب به دلیل خصلت ضدامپریالیستی و ضد آمریکایی انقلاب ایران و پافشاری بر شعار استقلال، شرایط را برای این مهیا می‌دید که ایران از مدار امپریالیسم آمریکا خارج شده و در بلوک شرق قرار گیرد. گویی که حزب در این میان توجه چندانی به شعار «نه شرقی و نه غربی» سرداده شده توسط حزب جمهوری اسلامی نمی‌کرد و به دلیل وجود جهان دوقطبی، انتخاب بین یکی از دو قطب را در نهایت، امری مقدر و ضروری قلمداد می‌کرد. خارج شدن از مدار یکی، لزوماً به قرار گرفتن در مدار دیگری خواهد انجامید. اما سیر وقایع به گونه‌ای رقم خورد که قطب شوروی در اوایل دهه‌ی ۹۰ میلادی و تقریباً یک دهه پس از انقلاب ایران فروپاشید و همین افول، خواسته‌ی مورد نظر و ضرورت تشخیص داده شده توسط آنها را ملغی ساخت. البته این گمان نباید پیش بیاید که جمهوری اسلامی مسیر متصور شده‌ی حزب توده را ضرورتاً می‌پیمود، حتی با وجود قطب شوروی.

در قبل گفتیم که آوانسیان در نقد سیاست‌های حزب از زمان شکل‌گیری تا مقطع کودتای ۲۸ مرداد بر این نکته تأکید کرد که حزب توده برای تشکیل جبهه واحد ملی و ضد امپریالیستی و همکاری با بورژوازی ملی ضعف داشت. اما در زمان وقوع انقلاب ۵۷، حزب دیگر نمی‌خواست این اشتباه را تکرار کند و به جبهه سرنگونی ملی و ضد امپریالیستی پیوست. این بار اکثریت رهبران حزب با تمام قوا به حمایت از آیت الله خمینی پرداختند. در مقطع ۳۲، در حزب عده‌ای مصدق را نماینده بورژوازی ملی و عده‌ای دیگر وی را نماینده بورژوازی کمپرادور می‌دانستند. در مقطع انقلاب ۵۷ نیز نسبت به جریان آیت الله خمینی دو نوع نگاه وجود داشت. همانطور که گفتیم جناح رسمی حزب (کیانوری، طبری و غیره)، جمهوری اسلامی را ملی، ضد امپریالیست و مترقی می‌دانست. در مقابل عده‌ای دیگر (اسکندری و غیره) نسبت به دموکراتیک بودن جمهوری اسلامی بدگمان بودند. دوگانه اول (یعنی زمان کودتا) برآمده از دوگانه انقلاب دموکراتیک ملی و انقلاب دموکراتیک خلقی است. یعنی در حزب، همچنان نسبت به اینکه می‌توان انقلاب دموکراتیک به رهبری پرولتاریا و نیز با حمایت شوروی انجام داد، امیدی بوده است، اما در مقطع ۵۷، انقلاب دموکراتیک خلقی کاملاً کنار گذاشته شد، و هر دو طیف حزب نسبت به مرحله‌ی انقلاب، که دموکراتیک ملی است، دیگر اختلافی نداشتند و اختلاف تنها در دموکراتیک بودن یا نبودن، جمهوری اسلامی بود. اینها همه موید این امر است که حزب از کودتا تا انقلاب ۵۷ به نوعی پسرفت کرده بود. که این پسرفت، هم بازتاب مناسبات حزب و شوروی (چنانچه در قبل گفتیم) و هم بازتاب زیست در مهاجرت و از دست دادن پایگاه‌های توده‌ای و کارگری حزب بود.

یکی دیگر از استدلال‌ات رهبران حزب، در مقابل سیل انتقاداتی که نسبت به عدم پابندی جمهوری اسلامی به اصول دموکراسی و آزادی بیان و عمل، مطرح می‌شد، این بود که در مقطع فعلی این قسم انتقادات باعث تضعیف جبهه‌ی ضد امپریالیستی تشکیل شده می‌گردد و باید که در مقابل امپریالیسم و بورژوازی لیبرال از جمهوری اسلامی دفاع کرد. به عبارت دیگر در نگاه حزب، تأکید بر امور عرضی و یا اموری که در شرایط حاضر (اوایل پیروزی انقلاب ۵۷) در اولویت نیستند، و با عطف توجه به آن تضادها، صفوف خود را متمایز کردن؛ تنها نتیجه‌اش یاری به امپریالیسم و بورژوازی لیبرال و تضعیف انقلاب نورسته است. و در ادامه استدلال می‌کردند که جمهوری اسلامی برای حفظ استقلال سیاسی بدست آمده در نتیجه‌ی انقلاب، ضرورتاً باید نسخه‌ی راه رشد غیر سرمایه‌داری را برگزیند تا استقلال اقتصادی نیز متحقق گردد. چون بدون استقلال اقتصادی، استقلال سیاسی نیز دیری نمی‌پاید. در اینجا بود که گفتیم حزب توده نسبت به محتوای برنامه‌های جمهوری اسلامی دارای نوعی سوء تفاهم بود^۴، چون جمهوری اسلامی را بدلیل شعارها و خاستگاه رهبرانش، واجد قوه‌ای می‌دانستند، که قادر به پیشبرد نسخه‌ی راه رشد غیر سرمایه‌داری است. ابتدا به ساکن بین استقلال سیاسی و اقتصادی رابطه‌ی ضروری برقرار ساخته (حفظ استقلال سیاسی ضرورتاً در گرو تحقق استقلال اقتصادی) و سپس جمهوری اسلامی را گزینه‌ی مناسب برای حرکت در این چارچوب ضروری تصور می‌کردند. ترتیب ضروری گام‌هایی که دولت جمهوری اسلامی باید بردارد از دید حزب اینگونه است: گام اول: استقلال سیاسی، گام دوم: استقلال اقتصادی برای صیانت از کلیت انقلاب و نیز شرط امکان تحقق دیگر شعارها، گام سوم: تحقق شعار آزادی و استقرار قواعد دموکراسی. اما نکته‌ای

^۴ -دستگاه تبلیغاتی حزب ما باید در این زمینه، یعنی در مشخص ساختن دقیق و علمی آنچه که در بخش مسائل اجتماعی، هواداران مذهب اسلام و هواداران سوسیالیسم علمی را به هم نزدیک می‌کند، کار وسیعی انجام دهد (پلنوم ۱۶- اسفند ۵۷).

که در اینجا روایت حزب توده را دچار اختلال می‌کند، مساوی دانستن استقلال اقتصادی با نسخه‌ی راه رشد غیرسرمایه‌داری است. این نسخه به وضوح -مطابق توضیحات قبلی در باب ساختار اقتصادی شوروی، با سوسیالیسم و کمونیسم فاصله داشت و نه تنها آن نبود بلکه در راستای تحقق آن گام نیز بر نمی‌داشت. خوشبینانه است که ما این نگاه را به حزب بار کنیم که آنان به سوسیالیسم واقعاً موجود یعنی شوروی نظر نداشتند و افق‌شان شوروی بالفعل نبود، بلکه قرار گیری در بلوک شوروی بود برای گذار به سمت سوسیالیسم راستین از رهگذر نسخه‌ی راه رشد غیر سرمایه‌داری. این تلقی از حزب، مابه ازائی نه در تحلیل‌ها و نه در برنامه‌های حزب دارد.

انقلاب را در مرحله‌ی دموکراتیک ملی دیدن و بورژوازی ملی را بعنوان افق برگزیدن، در زمان انقلاب ۵۷ خود را در سیاست تجویز نسخه‌ی راه رشد غیر سرمایه‌داری به جمهوری اسلامی و وحدت با آن تجلی داد. نسخه‌ی: راه رشد غیر سرمایه‌داری = تحقق بورژوازی ملی؛ این بود هم‌هی سیاست حزب توده در آن مقطع. در این سیاست حقیقتاً خبری از سوسیالیسم و کمونیسم نبود. حزب توده از یک جهت، زمانی که بر استقلال و خصلت ضدامپریالیستی جمهوری اسلامی پای می‌فشرد، این گمان را به ذهن متبادر می‌کند که نحوه‌ی مواجهه‌اش با جمهوری اسلامی صرفاً شکلی است، یعنی، حزب فارغ از محتوای برنامه‌های جمهوری اسلامی و ادعاهای رهبران آن در این باب، تنها هدفش، حفظ میراث استقلال و خصلت ضدامپریالیستی است که مشترک بین حزب و جمهوری اسلامی است. اما در ادامه، برنامه و افق حزب، از وحدت نظر و عمل با جمهوری اسلامی در دو شعار استقلال و ضدیت با امپریالیسم، نه تنها وصول به سوسیالیسم نبود، بلکه رسیدن به بورژوازی ملی بود -البته تحت نام راه رشد غیرسرمایه‌داری بعنوان استلزام صیانت از دو شعار فوق‌الذکر- اما حتی، نه بعنوان دقیقه‌ای از مرحله‌بندی انقلاب که قرار بود طبق تلقی موجبیت‌گرایانه‌شان، در ادامه راه را برای انقلاب سوسیالیستی باز کند، بلکه فرجام راه طی شده‌ی آنان بود. این فرجام با برخورد جمهوری اسلامی با رهبران حزب در زندان و اعدام برخی از آنها، مهاجرت و پناه بردن عده‌ای به خارج کشور و دست آخر روی برگرداندن برخی از آنها از مارکسیسم شکلی تلخ و گاهاً خنده‌دار (تراژیک و هم‌هنگام کمیک) به خود گرفت.

اصرار جمهوری اسلامی بر شعارهای استقلال و مقابله با امپریالیسم تا به امروز وجود دارد. این شعارها، امروز تحت نام مقابله با «استکبار جهانی» و «محور مقاومت» همچنان زنده است. با این تفاوت که مطابق تحلیل حزب توده، جمهوری اسلامی نسخه‌ی راه رشد غیر سرمایه‌داری را پیاده نکرد و در مسیر سیاست‌های مسلط اقتصاد سرمایه‌داری تا به امروز به زاد و رشد خویش ادامه داده است. البته ممکن است گفته شود که اگر شوروی رو به افول نبود و فرو نمی‌پاشید، جمهوری اسلامی پیشتر از اینها به ضرورت، به دامان آنها درگلتیده بود. اما شواهد تاریخی و نگاه رهبران جمهوری اسلامی لاقفل، صحت این مدعا را ثابت نمی‌کنند.

«مرتضی مطهری» و «علامه طباطبایی» در اوایل دهه‌ی ۳۰ شمسی نگارش کتابی را به طور مشترک آغاز کردند، تحت عنوان «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، که در آن به طور ویژه به نقد آراء مارکسیستی از رهگذر متون «تقی ارانی» پرداختند:

در این کتاب سعی شده است که تمام انحرافات ماتریالیسم دیالکتیک به طور واضح نمایانده شود. البته ممکن است افرادی که شخصاً بی‌پایگی این فلسفه را دریافته‌اند به ما اعتراض کنند که بیش از حد لزوم به نقد و ایراد مسائل این فلسفه پرداخته‌ایم، ولی ما متذکر می‌شویم که در این جهت ارزش فلسفی و منطقی آن را در نظر نگرفته‌ایم بلکه از لحاظ اینکه نشریات مربوط به ماتریالیسم دیالکتیک بیش از اندازه در کشور ما منتشر شده و افکار عده‌ی نسبتاً زیادی از جوانان را به خود متوجه ساخته و شاید عده‌ای باشند که واقعاً باور کرده باشند که ماتریالیسم دیالکتیک عالی‌ترین سیستم فلسفی جهان و ثمره‌ی مستقیم علوم و خاصیت لا ینفک آنهاست و دوره‌ی حکمت الهی سپری شده است، لازم بود که تمام محتویات فلسفی و منطقی این رسالات تجزیه و تحلیل شود تا ارزش واقعی آن به خوبی واضح گردد.

ما در پاورقیها آنجا که آراء و عقاید مادیین را تقریر می‌کنیم بیشتر به نوشته‌های دکتر ارانی استناد می‌کنیم (مقدمه‌ی اصول فلسفه و روش رئالیسم، برگرفته از پایگاه اینترنتی آثار مرتضی مطهری).

می‌بینیم که چگونه مطهری به همراه علامه طباطبایی، از اوایل دهه‌ی ۳۰ پروژهای را کلید زده بودند که مشخصاً هدفش مرزبندی با نیروهای چپ و احتراز جوانان از پیوستن به صفوف آنها بود. مطهری، اولین رئیس شورای انقلاب و نزدیک‌ترین یار «آیت الله خمینی» در زمان انقلاب بود. او به همراه خود آیت الله خمینی از تئوری‌پردازان اصلی جمهوری اسلامی نیز بودند. این اشاره، توضیح همه‌ی ماجرا در مورد ماهیت جمهوری اسلامی نیست (امیدواریم که در مطالب بعد بیشتر در این زمینه بحث کنیم و بنویسیم)، اما تذکری است جهت وقوف به این امر که رهبران فکری و عملی جمهوری اسلامی، از نظر فکری سال‌ها پیش از وقوع انقلاب، مرزبندی مشخصی با نیروهای چپ داشته‌اند. اما مرزبندی مشخصی با تفکرات راست و هوادار سرمایه‌داری هیچگاه نداشته‌اند. همین مسئله، سخن از «مارکس» را ممنوع کرده و نظریه‌ی وی را نزد رهبران و نظریه‌پردازان دولت جمهوری اسلامی، الحادی و بی‌مقدار می‌کند، اما در سوی دیگر افکار نظریه‌پردازان و اقتصاددانان راست و لیبرال، بعنوان سخنانی قابل اعتنا و علمی مورد توجه قرار می‌گیرد. البته مطهری در توضیح نظام مطلوب خویش از قسمی سوسیالیسم سخن می‌آورد ولی در نهایت امر، نظام مطلوب خویش را با پذیرش مالکیت خصوصی معرفی می‌کند:

به هر حال می‌توان به نوعی سوسیالیسم ایمان آورد که بر اصولی طبیعی و واقعی در طبیعت و در عقل انسان بنا شده و مبنای یک سلسله قوانین است و هیچ لزومی ندارد که بشر پس از دوران کاپیتالیسم به آن برسد. آن سوسیالیسم عبارت است از مالکیت اجتماعی منابع طبیعی از قبیل زمین و آب و سوخت و بالاخره چیزهایی که بشر آنها را نساخته است، بلکه در طبیعت برای بشر ساخته شده است. مالکیت شخصی در این سوسیالیسم یک حق‌الاختصاص محدودی است. و اما سوسیالیسم به معنای مالکیت عمومی افزار تولید از مشخصات عصر ماشین است و لازمه ماشین‌ساز است و ما آن را از طریق خصوصیت ماشین‌ساز اثبات کرده‌ایم و طریق ارزش اضافی مارکس را رد کرده‌ایم (مطهری، ۱۳۹۵: ۵۳۱).

یا:

علیهذا اسلام با اینکه طرفدار مالکیت جمعی بعضی سرمایه‌هاست از آنجا که مالکیت اشتراکی در محصول کار افراد را نمی‌پذیرد مگر به رضایت و قرارداد آنها پس یک مسلک اشتراکی نیست نظیر سایر اشتراکیها، و از آن جهت که سرمایه‌های طبیعی و صناعی را متعلق به شخص نمی‌داند به نوعی اشتراکیت قائل است. این است مقام اسلام در میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم (مطهری، ۱۳۹۵: ۴۳۵).

خلاصه کنیم، چطور رهبران حزب توده امید به اتحاد جمهوری اسلامی با شوروی بسته بودند؟ اولاً اینکه حزب توده در زمان انقلاب ۵۷ غافلگیر شده و به نوعی وادار به واکنش گردید. در واقع شاید نسبت به سرنگونی رژیم پهلوی و احتمال وقوع آن چندان غافلگیر نشدند، اما در مورد رهبری و قدرت‌گیری جمهوری اسلامی غافلگیر شدند. ثانیاً رهبران حزب توده بخاطر تحلیل از مرحله‌ی انقلاب و قرار دادن بورژوازی ملی در افق خویش، ناگزیر به حمایت از جمهوری اسلامی بعنوان نماینده‌ی بورژوازی ملی شدند، در واقع حتی اگر نهضت آزادی و جبهه‌ی ملی نیز رهبران اصلی انقلاب می‌شدند، حزب توده از آنان حمایت می‌کرد، نحوه‌ی تحلیل و مواجهه‌ی اسکندری بعنوان جناح مقابل کیانوری شاهدهی بر این مدعاست، چه اینکه اسکندری جمهوری اسلامی را به سبب سنت و دین غیر دموکراتیک قلمداد می‌کرد و قبل از انقلاب خواستار سلطنت مشروطه بود. چه جمهوری اسلامی و چه جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی به قدرت می‌رسیدند، به این دلیل که از نظر حزب توده قادر به تحقق بورژوازی ملی بودند، مورد حمایت قرار می‌گرفتند، اولی توسط جناح کیانوری (در این جناح همچنین ضدیت با آمریکا نیز از شروط اساسی بود) مورد حمایت قرار گرفت و دومی نیز به احتمال زیاد توسط هر دو جناح حمایت می‌شد. همانطور که در قبل نیز گفتیم، حزب توده در انقلاب ۵۷ از آرمان قبلی خویش، یعنی انقلاب دموکراتیک خلقی طی روندی و به دلایل گفته شده در قبل، عقب نشست و به انقلاب دموکراتیک-ملی بسنده کرده بود.

منابع و ماخذ

۱. اسکندری، ایرج. (۱۳۷۲). خاطرات به کوشش عبدالله شهبازی. تهران: نشر موسسه مطالعات و پژوهش- های سیاسی.
۲. آبراهامیان، پرواندا. (۱۹۸۲). ایران بین دو انقلاب. (ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی و محمد ابراهیم فتاحی). تهران: نشر نی.
۳. آوانسیان، اردشیر. (۱۳۷۸). خاطرات به کوشش علی دهباشی. تهران: نشر شهاب.
۴. تروتسکی، لئون. (۱۹۳۰). تاریخ انقلاب روسیه. (ترجمه‌ی سعید باستانی). تهران: نشر فانوسا.
۵. جزنی، بیژن. (۱۳۵۸). نبرد با دیکتاتوری شاه. تهران: نشر مازیار.
۶. سلطانزاده، آوتیس. (۱۳۸۸). انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان. (به کوشش ف. کشاورز و خ. شاکری) پاریس: نسخه‌ی اینترنتی.
۷. علامه طباطبایی و مرتضی مطهری. مقدمه اصول فلسفه و روش رئالیسم. نسخه‌ی اینترنتی.
۸. کدی، نیکی. (۱۹۸۱). ریشه‌های انقلاب ایران. (ترجمه‌ی عبدالرحیم گواهی). تهران: نشر قلم.
۹. مطهری، مرتضی. (۱۳۹۵). مجموعه آثار جلد ۲۷. تهران: نشر صدرا.
۱۰. هالیدی، فرد. (۱۹۷۹). دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران. (ترجمه‌ی فضل الله نیک‌آیین). تهران: نشر امیرکبیر.
۱۱. طبری، احسان. (۱۳۵۸). برخی مسائل حاد انقلاب ایران؛ مجموعه مقالات. تهران: نشر حزب توده ایران.
۱۲. تروتسکی، لئون. (۱۹۳۶). انقلابی که به آن خیانت شد. (ترجمه‌ی حسن صبا و مجید نامور). تهران: نشر فانوسا.
۱۳. کیانوری، نورالدین. حزب توده ایران و دکتر محمد مصدق. نسخه‌ی اینترنتی.
۱۴. بهروز، مازیار. (۱۳۸۰). شورشیان آرمانخواه؛ ناکامی چپ در ایران. (ترجمه‌ی مهدی پرتوی). تهران: نشر ققنوس.